جلسه 93

**‌شنبه - 16/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در دلالت لفظ امر بر وجوب بود که عرض کردیم چهار قول در این رابطه وجود دارد:

قول اول که منسوب به مشهور است این است که دلالت لفظ امر بر وجوب به وضع است و اگر در جامع طلب یا در طلب استحبابی استعمال بشود این استعمال، مجازی خواهد بود.

ما عرض کردیم اگر کلمه امر در فارسی مرادف فرمان دادن بود این وجه صحیح بود، این قول قول صحیحی بود. اما به نظر می‌اید با توجه به شواهدی که قبلا عرض کردیم که کلمه امر در فارسی مرادف خواستن باشد، در قبال کلمه نهی که در فارسی به معنای بازداشتن است. و این استعمالش در موارد طلب استحبابی مجاز نیست و انسان بالوجدان احساس هیچ گونه تجوز نمی‌کند در این روایاتی که در مستحبات تعبیر به امر شده. مثلا در روایتی از ابوذر نقل شده که پیامبر مرا امر کرد به حب مساکین، ‌امرنی بحب المساکین و الدنو منهم با این‌که قطعا این وجوب ندارد.

قول دوم این است که بگوییم دلالت کلمه امر بر وجوب ناشی از مقدمات حکمت و اطلاق است. این قولی است که جمعی از جمله محقق عراقی آن را اختیار کردند و ظاهر بحوث هم همین است.

خلاصه این قول این است که با این‌که معنای کلمه امر به حسب وضع جامع بعث و طلب است، ‌اعم از طلب و بعث وجوبی یا استحبابی ولی اگر قرینه‌ای بر ترخیص در ترک نباشد مقدمات حکمت اقتضاء می‌‌کند که این طلب، طلب وجوبی باشد.

در این‌جا اشکال مهمی هست که امام قدس سره مطرح کردند. فرمودند: مقتضای مقدمات حکمت و اطلاق این است که اگر لفظی را موضوع حکمی قرار بدهند اراده بشود از آن، طبیعت لابشرط از خصوصیات، مثلا اعتق رقبة مقدمات حکمت اقتضاء می‌‌کند که طبیعی عتق رقبه واجب باشد نه رقبه به شرط ایمان، اگر موضوع‌له کلمه امر طبیعی طلب است چه معنایی دارد شما بیایید بگویید مقتضای اطلاق و مقدمات حکمت این است که اراده بشود حصه‌ای از طلب که طلب وجوبی است؟ اگر مقصودتان این است که وجوب استفاده می‌‌شود از ظهور انصرافی خطاب امر به طلبی که ناشی است از اراده حتمیه و لزومیه، این هم درست نیست. چون تنها سبب انصراف کثرت استعمال است به نحوی که موجب می‌‌شود که ذهن انس بگیرد با حصه‌ای از طبیعت مثل مالایؤکل لحمه، از بس استعمال شده در حیوان حرام‌‌گوشت، انس گرفته ذهن با آن. در مانحن‌فیه که کثرت استعمال کلمه امر یا صیغه امر در وجوب، این ادعای بی دلیلی است.

البته نظر خود ایشان در کلمه امر این است که وضع شده برای وجوب ولی اشکال ایشان این است که اگر وضع نشده باشد کلمه امر برای وجوب مثل صیغه امر که ایشان مختارشان این است که وضع برای وجوب نشده، وجهی ندارد ما ادعاء‌ کنیم اطلاقش اقتضاء می‌‌کند که مراد خصوص طلب وجوبی باشد، کثرت استعمال هم در معنای طلب وجوبی شاهد ندارد.

این مطلبی است که امام قدس سره در تهذیب الاصول جلد 1 صفحه 106 در رابطه با ادعاء کسانی که معتقدند صیغه امر به اطلاق دلالت بر وجوب می‌‌کند مطرح کردند. ولی این اشکال در این‌جا هم نسبت به ادعاء‌ کسانی که می‌‌گویند ماده و کلمه امر دلالت بر وجوب می‌‌کند به اطلاق و مقدمات حکمت مطرح می‌‌شود.

و لکن وجوهی ذکر شده برای تقریب انعقاد اطلاق در کلمه امر نسبت به این‌که طلب در آن، طلب وجوبی است که ما چهار وجه که عمده در این وجوه است عرض می‌‌کنیم:

وجه اول وجهی است که مرحوم محقق عراقی ذکر کرده. ایشان فرموده است: ما این مطلب را در کلمه امر می‌‌گوییم، ‌در صیغه امر هم به همین نحو خواهیم گفت که دلالت می‌‌کند کلمه امر بر اراده مولی نسبت به فعل عبد. اراده در واجبات اراده شدیده است، در مستحبات اراده ضعیفه است. حالا که این‌طور شد، مقتضای اطلاق خطابی که مبرز اراده است این است که آن اراده، ‌شدیده است؛ یعنی اراده لزومیه است. چرا؟ چون اراده شدیده با اراده ضعیفه فرق می‌‌کند. اراده ضعیفه مرکب است از اراده و عدم شدت آن ولی اراده شدیده مرکب نیست از اراده و غیر اراده. اراده شدیده تمامش اراده است؛ مرکب نیست از اراده و غیر اراده. پس اگر مراد از استعمال کلمه امر ابراز اراده ضعیفه باشد باید یک دال آخری باشد غیر از خطاب امر تا دلالت کند بر آن قید عدمیش که عدم الارادة الشدیدة است. در حالی که خطاب امر دال بر ذات اراده است. حالا در مواردی که دال آخری نیست که این اراده مولی اراده شدیده نیست، طبیعی است که ظهور اطلاقی در خطاب امر منعقد می‌‌شود در اراده شدیده که همان وجوب است.

این مطلبی است که محقق عراقی بیان فرمودند هم در مقالات الاصول جلد 1 صفحه 208 و هم در نهایة الافکار جلد 1 صفحه 162.

این وجه که محقق عراقی بیان کردند، اولا: مبتنی است بر این‌که ما قبول کنیم تعلق اراده مولی به فعل عبد را. کسانی که مخالف هستند با این مطلب، طبیعی است که این وجه را نپذیرند. مثلا مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند: اراده مولی محال است به فعل اختیاری عبد تعلق بگیرد چون اراده عبارت است از صرف قدرت در ایجاد فعل، فعل اختیاری عبد که تحت اختیار مولی بما هو مولی و مشرع نیست تا مولی صرف کند قدرت را در ایجاد این فعل اختیاری عبد. بله ممکن است شوق داشته باشد مولی به فعل عبد ولی شوق هیچ ربطی به حکم شرعی ندارد؛ ممکن است مولی شوق نداشته باشد به فعلی در عین حال امر به آن بکند. مثل مواردی که مولی امر می‌‌کند به ارتکاب حرام اخف برای اجتناب از حرام اشد در موارد تزاحم که همان دفع افسد به فاسد است. و چه بسا مولی شوق به فعلی دارد و لکن امر به آن نمی‌کند.

این محصل فرمایش مرحوم آقای خوئی در محاضرات جلد 2 صفحه 325 هست.

البته ما خودمان این اشکال مبنایی را به محقق عراقی نمی‌کنیم. چون به نظر ما اراده مولی به فعل عبد نه به معنای صرف قدرت در ایجاد فعل است نه به معنای شوق به فعل؛ بلکه به معنای تعلق غرض مولی به فعل عبد است. همان چیزی که گاهی از آن تعبی می‌‌شود به طلب نفسانی مولی به فعل عبد و این چیزی است که ما به وجدان‌مان احساس می‌‌کنیم وقتی کسی را امر می‌‌کنیم به چیزی در نفس ما غرض تعلق گرفته است به آن فعل و گاهی این غرض لزومی است به نحو که راضی به ترک آن نیستیم می‌‌شود غرض وجوبی و گاهی غرض در این مرتبه نیست می‌‌شود غرض استحبابی. پس این اشکال اول به محقق عراقی که اشکال مبنایی است از نظر ما تمام نیست.

اشکال دوم این است که بر فرض به نظر دقی فرمایش ایشان درست باشد که فرموده اراده ضعیفه مرکب است از اراده و عدم اراده شدیده ولی اراده شدیده مرکب نیست، مهم نظر عرفی است که این مطلب را تصدیق نمی‌کند. از نظر عرفی اراده شدیده هم اراده است با خصوصیت زایده که از آن تعبیر می‌‌شود که مولی راضی به ترک نیست. اراده ضعیفه هم اراده است با خصوصیت زایده که از آن تعبیر می‌‌شود که مولی راضی به ترک است. معیار جریان مقدمات حکمت و اطلاق‌گیری برای نفی قید زاید نظر عرفی است نه نظر عقلی.

شاهد بر این عرض ما که به عنوان نقض به محقق عراقی هم می‌‌تواند مطرح بشود:‌ اگر کسی بگوید یوجد الضوء فی الغرفة، روشنایی در غرفه است آیا مقتضای اطلاق کلامش این است که نور شدید در غرفه است. یا مولی بگوید اوجد الضوء فی الغرفة‌ آیا اطلاقش اقتضاء می‌‌کند عبد ایجاد نور شدید بکند؟‌ قطعا این‌طور نیست.

پس این وجه اول که از محقق عراقی بود تمام نیست.

وجه دوم برای این‌که کلمه امر به اطلاق و مقدمات حکمت اقتضاء وجوب می‌‌کند این است که گفته می‌‌شود وجوب مقید به امر عدمی است. چون عبارت است از طلبی که مقید است به عدم اقتران به رضای مولی به ترک فعل. استحباب مقید به امر وجودی است چون طلبی است که مقرون است به وجود رضای مولی به ترک فعل. گفته می‌‌شود:‌ هرگاه کلام دلالت کند بر یک معنایی که آن معنا مردد است امرش که مقید باشد به یک امر عدمی یا به یک امر وجودی، ‌عرف تقید به امر وجودی را محتاج می‌‌داند به بیان زاید، ‌تقید به امر عدمی را محتاج به بیان زاید نمی‌داند. و لذا سکوت مولی از بیان زاید ظهور پیدا می‌‌کند در همان معنای اول. نتیجه این می‌‌شود که اطلاق خطاب امر اقتضاء می‌‌کند حمل کنیم آن را بر طلبی که مقید به امر عدمی است یعنی عدم الرضا بالترک که می‌‌شود طلب وجوبی.

این مطلب هم به نظر ما تمام نیست:

اولا: ما قبلا گفتیم عدم رضایت به ترک، قید طلب وجوبی نیست؛ بلکه این عنوان مشیر است به یک مرتبه وجودیه و یک خصوصیت وجودیه در اراده. یعنی اراده‌ای که مولی سد می‌‌کند ابواب عدم فعل را بر مکلف در مقام تشریع. یعنی همان مرتبه اراده حتمیه. پس وجوب طلب مقید به امر عدمی نیست.

هذا اولا. و ثانیا: این ادعاء که هر گاه امر معنایی مردد باشد بین تقید به قید عدمی یا تقید به قید وجودی مقتضای اطلاق این است که معنای مقید به قید عدمی مراد باشد، این درست نیست. مثلا: مولی فرموده: اکرم زیدا، ما می‌‌دانیم یا مقید است اکرام زید به عدم اقترانش به اکرام عمرو یا مقید است به اقترانش به اکرام عمرو. علم اجمالی پیدا کردیم که مولی که گفت اکرم زیدا لابشرط نیست نسبت به اکرام عمرو؛ یا بشرط لا است از اکرام عمرو یعنی اکرم زیدا اکرما غیر مقترن باکرام عمرو یا بشرط شیء است یعنی اکرم زیدا اکرام مقترنا باکرام عمرو. کی عرف می‌اید می‌‌گوید مقتضای اصالة‌ الاطلاق این است بگوییم اکرام زید مقید به قید عدمی است عدم اقتران اکرامه باکرام عمرو.

بله، اگر امر معنا دائر باشد بین این‌که مولی اصلا در ذهنش لحاظ نکرده باشد شیء زایدی را یا معنایی که مولی لحاظ کرده شیء زاید را، آن وقت شما بگویید عرف اصالة‌الاطلاق را جاری می‌‌کند برای این‌که آن معنای اول که مقترن نیست در ذهن ولی به لحاظ شیء زاید اراده کرده. بله اگر مرادتان این است این نقض ما به این مثال اکرم زیدا وارد نیست.

ولی باز هم همین کبری و لو بعضی مثل محقق حائری در درر جلد 1 صفحه 43 به آن ملتزم شدند ولی این هم به نظر ما واضح نیست. مادامی که وجوب انتزاع می‌‌شود از یک خصوصیت زایده بر طلب فعل اثباتش نیاز دارد به مؤنه و قرینه زایده. و ان شئت قلت که در موارد طلب وجوبی در ذهن مولی زاید بر اصل طلب چیزی دیگری است و آن حیثیت حتمی بودن این طلب است. این‌طور نیست که در ذهن مولی در طلب وجوبی طلب باشد و چیز دیگری نباشد.

و از این مطلبی که عرض کردیم اشکال در فرمایش مرحوم استاد که در دروس فی مسائل علم الاصول جلد 1 صفحه 237 بیان کردند که فرمودند فرق بین وجوب و استحباب در اطلاق طلب است؛ در مورد وجوب طلب مقید به ترخیص در ترک نیست ولی در استحباب طلب مقید به ترخیص در ترک است. معلوم شد این فرمایش هم ایراد دارد. چون مراد ایشان اگر این است که حقیقت وجوب طلب الفعل است مع عدم الترخیص فی الترک ما اشکال کردیم گفتیم ممکن است مولی ترخیص در ترک را انشاء نکند و لکن در نفسش راضی است به ترک. اگر مراد این است که برای اثبات وجوب کفایت می‌‌کند در مقام اثبات برای اثبات وجوب کفایت می‌‌کند که طلب مقرون به ترخیص در ترک نباشد، ‌اشکال ما این است که شما از کجا احراز می‌‌کنید این طلب مقرون به ترخیص در ترک واقعا نیست، به مجرد این‌که مولی سکوت کرده است از بیان ترخیص در ترک. شاید فی علم الله این طلب مقرون به ترخیص در ترک است.

پس این وجه هم به نظر ما تمام نیست.

وجه سوم وجهی است که مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در مبانی الاحکام جلد 1 صفحه 163 بیان کردند. فرمودند: مقتضای اطلاق خطاب امر این است که در جمیع حالات بعث به فعل وجود دارد، ‌بعثی که کاشف است از اراده فعلیه. در جمیع حالات این بعث وجود دارد از جمله حالت مزاحمت این فعل با مستحب آخر. یا حالت مزاحمت این فعل با واجب آخری که معلوم الاهمیة نیست. اطلاق بعث به این فعل که اقتضاء می‌‌کند در حالی که این فعل تزاحم دارد با یک مستحب آخر یا یک واجب آخری که معلوم الاهمیة نیست کشف می‌‌کند این بعث به این فعل، وجوبی بود، اگر بعث استحبابی بود که در حال تزاحم با واجب آخر، دیگر این بعث به مستحب ساقط می‌‌شود.

این فرمایش هم به نظر ما ناتمام است. اگر ظهور خطاب امر در وجوب تمام نشود، اطلاقش هم نسبت به فرض تزاحم با یک واجب آخری که معلوم الاهمیة نیست تمام نمی‌شود. اگر یک خطابی است مجمل است که این خطاب وجوبی است یا استحبابی، طبیعی است که مقید لبی می‌‌گوید نمی‌شود بخاطر او دست از یک خطابی که معلوم الوجوب است برداشت.

وجه چهارم که به نظر ما وجه صحیح است برای تقریب دلالت کلمه امر بر وجوب به اطلاق و مقدمات حکمت این است که لفظ امر مفادش ابراز اراده مولی است به فعل عبد، عرف اراده مولی به فعل عبد را قیاس می‌‌کند به اراده تکوینیه انسان‌ها به فعل خودشان، این اراده تشریعیه مولی که اراده مولی به فعل عبد است عرف این را در وزان اراده تکوینیه افراد قرار می‌‌دهد، ‌مولی وقتی می‌‌گوید آمرک ان تفعل کذا یعنی ارید منک ان تفعل کذا، مآلش این است. اگر کسی بگوید ارید ان افعل کذا که مفادش اراده تکوینیه است چه جور اراده تکوینیه منفک از فعل نمی‌شود، مگر انسان دست از اراده‌اش بردارد و الا اگر اراده تکوینیه باقی است منفک از فعل نمی‌شود، عرف اراده تشریعه مولی را هم در وزان اراده تکوینیه قرار می‌‌دهد. فقط فرقش این است که اراده تکوینیه شخصی که اراده می‌‌کند به فعل خودش تعلق می‌‌گیرد اراده تشریعیه به فعل غیر تعلق می‌‌گیرد. و لذا به نظر ما اگر کلمه امر هم نباشد هر چیزی که مبرز اراده مولی باشد، همین بیان در آن جاری است. مولی اگر می‌‌گفت ارید ان اقوم هذه الساعة چه جور عرف می‌‌گوید پس مولی ایستاد، حالا مولی گفته ارید یا عبدی ان تقوم هذه الساعة، آن‌جا هم عرف می‌‌گوید پس عبد منفک نمی‌شود قیامش از اراده مولی، ‌البته چون فعل اختیاری عبد است باید عبد اختیار بکند.

این محصل تقریبی است که به نظر ما درست است. و منشأ این اطلاق شد ظهور انصرافی. بله، جواب فرمایش امام که فرمود چه جور اطلاق اقتضاء‌ می‌‌کند که کلمه امر دلالت کند بر حصه‌ای از طلب وجوبی با این‌که موضوع‌لهش جامع طلب است جوابش این است که این ظهور، انصرافی است مثل ظهور انصرافی اطلاق لفظ زید به زید عالم مشهور در بلد. این‌جا هم ظهور انصرافی آمرک ان تفعل کذا ارید منک ان تفعل کذا بر آن اراده‌ای است که بر وزان اراده تکوینیه است.

و لذا به نظر ما این وجه اخیر که دلالت کلمه امر بر اطلاق و مقدمات حکمت است تمام است. بقیة الکلام انشاءالله در جلسه آینده.

و الحمد لله رب العالمین.